

تجزیه‌پذیری اقرار مقید در امور کیفری و مدنی*

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۲/۱۱/۱۶

احمد حاجی‌ده‌آبادی**

چکیده

از جمله تفاوت‌هایی که میان اقرار مدنی و اقرار کیفری گفته شده است آنکه اقرار مقید در امور مدنی قابل تجزیه نیست، در حالی که وضعیت در اقرار کیفری برخلاف آن می‌باشد. دلیل قابل تجزیه بودن اقرار کیفری، اصل آزادی دادرس در ارزیابی ادله است که از جمله نتایج نظام ادله معنوی می‌باشد. در این مقاله ضمن تبیین مفهوم تجزیه، به صحت و سقم ادعای مذکور می‌پردازیم. به نظر می‌رسد می‌توان گفت اقرار مقید هم در امور کیفری، هم در امور مدنی، هم بر مبنای نظام ادله معنوی و هم نظام ادله قانونی قابل تجزیه می‌باشد.

واژگان کلیدی: اقرار مقید، اقرار مرکب، نظام ادله معنوی، نظام ادله قانونی، اقرار

مقید در قتل، منافیات اقرار، اقرار غیر مجرد.

* این مقاله برگرفته از پژوهشی درباره ادله اثبات دعوی کیفری است که برای پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در حال انجام می‌باشد.

** استادیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی قم (adehabadi@ut.ac.ir).

مقدمه

اقرار از جمله مهم‌ترین ادله اثبات دعواست؛ زیرا قاطع دعوی می‌باشد و با وجود آن نیاز به دلیل یا ادله دیگر نیست. برای اقرار تقسیمات گوناگونی ذکر شده است؛ از جمله اقرار شفاهی و کتبی، اقرار در دادگاه و خارج از دادگاه و... . از جمله تقسیمات آن است که اقرار به سه قسم «ساده»، «مقید» و «مرکب» تقسیم شده است.* روشن است که تعریف اقرار ساده به اقرار غیرمرکب و غیرمقید، آن‌گونه که در برخی فرهنگ‌ها آمده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۷۱)، تعریف به ضد می‌باشد و صحیح یا چندان مطلوب نیست. اقرار ساده را به «تصدیق به حق مدعی همان‌گونه که ادعا نموده است» (امامی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۵۷) تعریف کرده‌اند و برخی معتقدند هرگاه مقرر، مطلق تمام یا بخش تجزیه‌پذیر دعوی طرف مقابل را قبول کند، با اقرار ساده مواجه‌ایم (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷). در اقرار مقید و موصوف، اقرارکننده به امری اقرار کرده است که مقید به وصف یا شرطی می‌باشد و مجموع آن ترکیب واحدی را تشکیل می‌دهد؛ مثلاً خواهان مدعی است پولی به عنوان قرض به خوانده پرداخته است و اکنون آن را مطالبه می‌کند. خوانده به گرفتن پول اقرار می‌کند؛ ولی آن را بابت طلبی می‌داند که از خواهان داشته است یا آن را به عنوان هبه از جانب خواهان می‌داند؛ ولی اقرار مرکب، اقرار به دو جزء مختلف‌الاثرب می‌باشد که با یکدیگر ارتباط تامی دارند (ماده ۱۲۸۳ ق.م.).

در برخی نظام‌های حقوقی، یکی از احکام و آثار اقرار مقید در امور مدنی، غیرقابل تجزیه‌بودن آن است. در این باره ماده ۱۲۸۲ ق.م. مقرر می‌دارد:

اگر موضوع اقرار در محکمه، مقید به قید یا وصفی باشد، مقرر له نمی‌تواند آن را تجزیه کرده، از قسمتی از آن که به نفع اوست، بر ضرر مقرر استفاده نماید و از جزء دیگر آن صرف نظر کند.

در نتیجه در دو مثال پیش‌گفته، خواهان نمی‌تواند به استناد اینکه خوانده به گرفتن پول معترف است - هرچند آن را بابت طلبی که از خواهان داشته است و یا به عنوان هبه می‌داند - او را به پرداخت مبلغ مورد نظر مجبور نماید، در حالی که اقرار مرکب

* در برخی نوشته‌ها از واژه «اقرار غیرمجرد» برای اقرار مرکب و مقید استفاده شده است (برای نمونه، ر.ک: شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۴۰).

قابل تجزیه است. طبق ماده ۱۲۸۳ق.م.م: «اگر اقرار دارای دو جزء مختلف‌الاثراً باشد که ارتباط تامی با یکدیگر داشته باشند (مثل اینکه مدعی علیه اقرار به اخذ وجه از مدعی نموده و مدعی رد شود)، مطابق ماده ۱۳۳۴ اقدام خواهد شد» و مطابق ماده ۱۳۳۴ق.م.م: «در مورد ماده ۱۲۸۳ کسی که اقرار کرده است، می‌تواند نسبت به آنچه مورد ادعای اوست، از طرف مقابل تقاضای قسم کند، مگر اینکه مدرک دعوی مدعی، سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن در محکمه محرز شده است».

به هر حال، چنین گفته شده است که در امور مدنی اقرار مقید، قابل تجزیه نیست؛ ولی در امور کیفری برخی در کلامی که ظاهراً ناظر بر حقوق ایران است، نوشته‌اند: در بهره‌برداری از اقرار به عنوان یک دلیل، قاضی می‌تواند مفاد آن را تجزیه نماید و بر خلاف امور مدنی که در آن اقرار غیرقابل تفکیک شناخته شده است (ماده ۱۲۸۲ق.م.م)، در امور کیفری اصل بر قابل تفکیک بودن اقرار است (خالقی، ۱۳۸۸، ص ۴۱۳).

این مقاله به تفصیل به مطالب پیش گفته می‌پردازد؛ بدین منظور نخست مفهوم اقرار مقید و پس از آن اینکه عدم تجزیه مطلق است یا نسبی را بررسی می‌کنیم. آنگاه به بررسی حقوقی موضوع پرداخته، سپس به بررسی فقهی آن می‌پردازیم. به علت اهمیت اقرار مقید در قتل به طور خاص از آن بحث خواهد شد و در پایان نتیجه مباحث ارائه می‌گردد.

۱. مفهوم اقرار مقید

گرچه میان قید و وصف و همچنین، مقید و موصوف تفاوت است و نیز در برخی نوشته‌ها، هم واژه اقرار مقید به کار رفته است و هم اقرار موصوف (امامی، ۱۳۷۱، ص ۵۸-۵۹)؛ ولی مقصود مفهوم عامی است که شامل مقید و موصوف و حتی فراتر از آن نیز می‌شود: «منظور از اقرار مقید، اقراری است که مورد اخبار همراه با قیدی باشد، خواه این قید از نظر ادبی وصف باشد یا ظرف زمان یا مکان یا قید دیگر» (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۴۲).

در تبارشناسی واژه اقرار مقید گفته شده است: قانونگذار ایرانی با اقتباس از حقوق

فرانسه، واژگان اقرار مقید و مرکب را در مواد ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ ق.م. به کار برده است و در نوشته‌های فقهی این تقسیم‌بندی دیده نمی‌شود و به جای آن بحث «منافیات اقرار» مطرح می‌باشد* (صفار، ۱۳۷۹، ص ۱۷). در تعریف اقرار مقید گفته شده است: «اقراری که مورد اخبار همراه با قیدی باشد، خواه این قید از نظر ادبی وصف باشد یا ظرف زمان یا مکان یا قید دیگر» (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۴۲).

اما صحیح - آن‌گونه که در ادامه روشن خواهد شد - آن است که در تعریف اقرار مقید چنین بگوییم:

اقراری که موضوع ادعای خواهان به وسیله مقرر تصدیق شود؛ ولی قید یا وصفی به آن داده شود که ماهیت حقوقی ادعا را عوض کند و آثار حقوقی آن را تغییر دهد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۰، ص ۱۳۰).

در توضیح شرط تغییر ماهیت حقوقی ادعا که در تعریف مذکور وجود دارد، باید گفت همراه کردن هر قید و وصفی باعث مقیدشدن اقرار نمی‌شود؛ مثلاً اگر خواهان ادعا کند که یک تُن برنج از خواننده خریده است که باید تحویل دهد و خواننده در مقابل اقرار کند که یک تُن برنج اعلای ایرانی به او فروخته است، چنین اقراری اقرار مقید به شمار نمی‌رود؛ زیرا در ماهیت دعوا تغییری ایجاد نمی‌شود؛ اما:

وقتی خواننده در مقابل این ادعا که مالی به امانت به او سپرده شده، اظهار می‌دارد: مال هبه شده است؛ یعنی وصف تملیک ناشی از هبه را به تصرف خود می‌دهد، در واقع وجود امانت را در نزد خود منکر شده است؛ پس با این گفته طبیعت اقرار تغییر یافته و جمله مزبور حکم انکار امانت را یافته است (صفار، ۱۳۷۹، ص ۱۸).

بر این اساس، آوردن استثنا اقرار مقید به شمار نمی‌رود؛ زیرا کلام از مجموع مستثنی‌منه و مستثنی‌متشکل می‌باشد و جمله پس از آوردن این دو، ظهور در معنا می‌یابد و در محاورات عرفی این‌گونه استعمال کاربرد دارد. در نتیجه اگر بگوید: «همه وسایل منزم را فروختم، به استثنای یخچال»، مقرر له می‌تواند الزام مقرر را به تحویل

* اطلاق این سخن نادرست است؛ زیرا فقها برخی مباحث اقرار مقید را در منافیات اقرار مطرح نکرده‌اند؛ مثلاً محقق حلی اقرار به دین مؤجل را جدای از تعقیب‌الاقرار بما ینافیہ آورده است (حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۳۴).

همه وسایلی به استثنای یخچال مطالبه کند.*

شایان ذکر است مقصود از اقرار مقید در این نوشتار، مواردی است که میان قید و مقید فاصله زمانی نباشد یا اگر فاصله زمانی وجود دارد، به اندازه‌ای کم است که عرفاً فاصله به شمار نمی‌رود. در نتیجه اگر فاصله طولانی میان این دو ماده باشد، چنین اقراری را یقیناً می‌توان تجزیه کرد، گرچه اطلاق ماده ۱۲۸۲ شامل این مورد نیز می‌باشد. علت تجزیه آن است که جمله اول با ساکت شدن مقرر، تمام شده محسوب می‌شود و ذکر قید پس از یک فاصله، متضاد با جمله اصلی تلقی می‌شود و در حکم انکار پس از اقرار می‌باشد (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۵۲).

گرچه برخی فقها نیز در تجزیه اقرار به دین مؤجل و... اشکال دارند؛ ولی در صورتی که فاصله باشد، تجزیه را می‌پذیرند و دین را حال می‌دانند (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۴۱۹ / خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۴۱-۴۲).

۲. عدم تجزیه؛ مطلق یا نسبی؟

آیا اقرار مقید به هیچ وجه قابل تجزیه نیست یا اینکه در مواردی و با شرایطی قابل تجزیه می‌باشد؟ در اینجا دو احتمال متصور است: احتمال اول، آنکه عدم تجزیه مطلق است؛ بدین معنا که مقرر له به هیچ وجه نمی‌تواند آن را تجزیه کند، بلکه باید یا مجموع مقید و قید را قبول کند و یا از آن به هیچ عنوان استفاده نکند، حتی اصل مقید هم ثابت نمی‌شود؛ احتمال دوم، آنکه بگوییم تجزیه بدون دلیل اقرار مقید، امکان‌پذیر نیست، وگرنه با دلیل می‌توان آن را تجزیه کرد و صحیح نبودن قید را اثبات نمود. در نتیجه می‌توان گفت با چنین اقراری اصل مقید، ثابت شده است و در مورد قید باید درباره اثبات آن بحث کرد.

* مرحوم آیت الله خوانساری ذیل این جمله از محقق حلی: «لو قال: له عشرة الا ستهلزمه أربعة» می‌نویسد: «الظاهر عدم الخلاف في جریان الإستثناء في الإقرار بمعنى أنه يصح الإستثناء في الأقرار و لا يعد الإستثناء عقيب الإقرار إنكاراً بحيث يؤخذ المقر و يلزم بما قال أولاً من دون توجه إلى الإستثناء بل يلزم بما بقي بعد خروج المستثنى لكن بشرط الإتصال العادي الذي يصح في الإستعمال عادة» (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۴۲).

در واقع هر دو احتمال پیش‌گفته، در حقوق و فقه (البته در برخی مصادیق) طرفدارانی دارد.

۲-۱. عدم تجزیه مطلق

ظاهر برخی نوشته‌ها یا نتیجه برخی مطالب و ادله آن است که اقرار مقید به هیچ وجه قابل تجزیه نیست. ضمن اینکه می‌توان ادله‌ای را نیز بر آن اقامه کرد. به موارد ذیل توجه فرمایید:

۱. از برخی عبارات‌ها چنین برمی‌آید که اقرار مقید به هیچ وجه قابل استفاده نیست و در واقع اقرار نیست:

در واقع اخبارکننده در اقرار مقید، اقراری به زیان خود نکرده است. اخبار او یک اقرار واقعی نیست؛ از روی مسامحه و ظاهر کار، نام آن را اقرار نهاده‌اند. علت عدم امکان تجزیه اقرار مقید همین است که این واقعاً یک اقرار نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۴۹).

می‌توان گفت ظاهر عبارت مذکور این است که اگر خواهان، مدعی دادن مبلغی به خواننده شود و خواننده بدان اقرار کند ولی آن را بابت طلب خویش بداند، اصل دادن مبلغ به خواننده ثابت نیست و خلاصه باید این اقرار را از عداد ادله خارج کرد و از خواهان خواست دلیل دیگری بر ادعای خویش بیاورد.

همچنین، گفته شده است:

اگر خواهان ادعا دارد که مالی به امانت نزد خواننده سپرده یا مبلغی را به قرض داده که موعد پرداخت آن رسیده و خواننده در پاسخ بگوید: مال موضوع دعوا که در تصرفم می‌باشد، بخشش بوده یا مبلغ قرض را قبول دارم؛ اما موعد پرداخت آن نرسیده است، در این صورت خواهان نمی‌تواند قسمت اول کلام خواننده را که اقرار به اخذ مال و قرض می‌باشد، به نفع خود بپذیرد و برای قسمت دوم از خواننده دلیل بخواهد، بلکه باید یا گفته مقرر را به تمامه بپذیرد و یا با دلیل دیگری ادعای خود را اثبات نماید (صفار، ۱۳۷۹، ص ۱۰-۱۱).

۲. برخی استدلال‌ها که برای عدم تجزیه اقرار مقید ارائه می‌شود، همین معنا را

تداعی می‌کند:

در اقرار مقید، اتصال و پیوند بین اجزای جمله اخباری خوانده به گونه‌ای است که امکان تجزیه آن عقلاً و منطقاً وجود ندارد، بلکه وحدت حاکم بر اجزا موجب شده تا جمله اخباری هویت واحدی را پیدا کند (همان، ص ۲۲).

سخن مذکور بدین معناست که عدم امکان تجزیه اقرار مقید، امری تکوینی می‌باشد، نه تشریحی و تقنینی؛ گرچه این حقوقدان، خود تجزیه اقرار را با دلیل پذیرفته است.

۲-۲. عدم تجزیه نسبی

نظر دوم آن است که تجزیه‌ناپذیری اقرار مقید، امری مطلق نیست، بلکه اصل اقرار نسبت به مقید پذیرفته است و در مورد قید، در صورتی که دلیلی باشد، می‌توان آن را نفی کرد؛ برای نمونه، به عبارت ذیل توجه نمایید:

منظور ماده ۲۸۲ق.م. آن است که مقرّ له نمی‌تواند بدون دلیل، اقرار مقید به قید یا وصف را تجزیه و از قسمتی که به نفع اوست، بر زیان مقرّ استفاده نموده، از قسمت دیگر صرف نظر نماید، والّا هرگاه مقرّ له به وسیله دلیلی عدم صحت قسمت دیگری را که بر زیان اوست اثبات نماید، اقرار تجزیه می‌شود؛ همچنانی که هرگاه بر دادرس با توجه به گفتار مقرّ و ادله و یا اوضاع و احوال قضیه، عدم صحت قسمتی از اقرار مقید را که بر زیان مقرّ له است، محرز گردیده، می‌تواند اقرار را تجزیه کند، مقرّ نیز می‌تواند آن قسمت از اقرار مقید را که بر زیان مقرّ له است، تکذیب نماید و اقرار خود را تجزیه کند و این امر انکار بعد از اقرار محسوب نمی‌شود (امامی، ۱۳۷۱، ص ۶۰ / کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۴۸).

شیخ طوسی در خلاف می‌نویسد:

اگر به کفالت یا ضمانت همراه با شرط خیار اقرار کند، اقرارش پذیرفته است؛ ولی ادعایش در شرط خیار پذیرفته نیست و نیاز به بیّنه دارد. دلیل ما آن است که به کفالت و ضمانت اقرار کرده و مدعی شرط خیار است؛ پس پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه بیّنه باشد (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۷۷-۳۸۸).

ایشان معتقدند اگر کسی به دین مؤجل اقرار کند، اصل اقرار پذیرفته است و تأجیل باید با بیّنه ثابت شود (همان). این عقیده مورد قبول برخی فقها از جمله محقق حلی قرار گرفته است (حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۳۴).

۲-۳. نظر برگزیده

گرچه در ادامه و در ذیل بحث فقهی و حقوقی اشاره‌ای به این بحث خواهد شد؛ ولی در اینجا میان دو نظر پیش‌گفته داوری صورت می‌گیرد. بر این اساس، مطالب ذیل بررسی خواهد شد؛ نخست آنکه تجزیه اقرار مقید، ممکن است یا خیر؟ و به فرض که تجزیه اقرار مقید با دلیل امکان‌پذیر باشد و اصل مقید، ثابت باشد، در مورد قید چه کسی مسئول است؟ آیا مقرر له باید عدم صحت آن را اثبات نماید یا اینکه مقرر باید بر وجود آن اقامه دلیل نماید؟ و... به هر حال، به نظر می‌رسد نظر دوم با توضیحاتی که در ذیل آورده می‌شود، صحیح باشد:

اول، امکان تشریحی تجزیه اقرار مقید: ممکن است کسی بگوید مقصود از عدم تجزیه اقرار، عدم تکوینی تجزیه اقرار مقید است؛ زیرا قید و مقید گرچه در عالم اعتبار دوتا می‌باشند؛ ولی در عالم خارج، یک چیزند؛ چنان‌که ماشین خوب، خانه زیبا، وام ازدواج و... در عالم خارج از ذهن امر واحد و بسیط‌اند و قابل تجزیه نیستند. همین وضعیت درباره اقرار مقید وجود دارد؛ پس به لحاظ عالم واقع بوده که قانونگذار به عدم تجزیه آن نظر داده است و در نتیجه معنای دومی که برای عدم تجزیه اقرار موصوف بیان شد، صحیح نیست.

در پاسخ باید گفت:

اولاً، قیاس عالم اعتباریات به عالم تکوین نادرست است. بحث در دانش حقوق از اعتباریات است، گرچه منشأ انتزاع خارجی دارند؛ بنابراین مالکیت، اهلیت، عقود، ایقاعات و... همه از این مقوله‌اند. بر این اساس، همین‌که اقرار مقید در عالم اعتبار قابل تفکیک و تجزیه است، کفایت می‌کند که بگوییم مقصود قانونگذار از عدم تجزیه، عدم تکوینی تجزیه نیست و اصولاً معنا ندارد قانونگذار در قانون که به امور اعتباری مربوط است، از تکوینیات سخن به میان آورد. ضمن آنکه در عالم حقوق موارد زیادی داریم که گرچه در عالم واقع واحدند؛ ولی بر پایه عالم اعتبار، دو یا چند امر به شمار می‌روند و براساس هریک از اجزا آن، تصمیم‌گیری جداگانه‌ای صورت می‌گیرد.

ثانیاً، مروری بر ماده ۱۲۸۲ مؤید این نکته است که مقصود قانونگذار، عدم امکان تکوینی تجزیه اقرار نیست، بلکه مقصود همان معنای دوم می‌باشد:

ماده ۱۲۸۲ ق.م.ا.گ موضوع اقرار در محکمه مقید به قید یا وصفی باشد، مقرر له نمی‌تواند آن را تجزیه کرده از قسمتی از آن که به نفع اوست، بر ضرر مقرر استفاده نماید و از جزء دیگر آن صرف نظر نماید.

شاهد بر مدعا اینکه در این ماده، صحبت از تکوین نیست، بلکه قانون اجازه تجزیه را به مقرر له نمی‌دهد.

دوم، پذیرش اصل اقرار نسبت به خود مقید: در معنای دوم بر این نکته تأکید شده است که اقرار مقید، قابل تجزیه می‌باشد؛ ولی تجزیه بدون دلیل چنین اقراری امکان ندارد؛ یعنی نمی‌توان بدون دلیل چنین اقراری را تجزیه کرد و مقرر را به اصل اقرارش ملتزم دانست و بی‌آنکه در مورد قیدی که ادعا کرده است، نفیاً یا اثباتاً اظهار نظر کرد و حکم صادر نمود. به هر حال، چه اشکالی دارد وقتی خواهان ادعای دادن مالی به خوانده می‌کند و خوانده آن را می‌پذیرد؛ ولی بابت طلب می‌داند، اصل دادن مال را ثابت شده دانست و برای اثبات آن دیگر نیازی به دلیل نباشد.

سوم، مسئول اثبات وجود یا عدم قید: حال که می‌توان اقرار مقید را با دلیل تجزیه کرد، چه کسی در مورد قید مسئولیت دارد؟ آیا مقرر باید وجود آن را اثبات کند یا مقرر له باید عدم آن را اثبات نماید؟ براساس عبارات پیشین، مقرر له همیشه ملزم به اثبات عدم صحت قید می‌باشد، در حالی که آنچه صحیح به نظر می‌رسد اینکه او همیشه چنین الزامی ندارد، بلکه به این مسئله بستگی دارد که قید طبق اصل است یا خلاف اصل. در صورت اول، اثبات خلاف آن بر عهده مقرر له می‌باشد و در صورت دوم، اثبات اصل آن بر عهده مقرر است. به تعبیر دیگر، اگر قید طبق اصل باشد، مقرر له که خلاف آن را ادعا می‌کند، مدعی محسوب می‌شود و باید عدم صحت آن را اثبات کند؛ ولی اگر قید خلاف اصل باشد، مقرر که آن را ادعا کرده است، در این قسمت مدعی محسوب می‌شود و باید وجود آن را اثبات کند* و منکر می‌تواند با استناد به اصل اقرار، تقاضای

* مگر اینکه ادعا گرچه خلاف اصل است؛ ولی با ظاهر حال مطابق باشد که در این صورت، مقرر له باید خلاف آن را اثبات نماید.

صدور حکم به نفع خویش را داشته باشد. برخی فقهای معاصر در این باره نوشته‌اند: اگر ... مقرر به آنچه طرف مقابل می‌گوید یا به جزئی از آن اقرار می‌کند، نهایتاً وصف یا شرط یا حادثه دیگری را که طرف مقابل بدان اعتراف نکرده، ادعا می‌کند، اقرار او به آنچه گفته است، لامحاله نافذ است و وصف یا شرط اضافی یا حادثه جدید، خود موضوع نزاع جدیدی است که اثبات آن بر عهده هرکسی که در این نزاع جدید مطابق معیارهای تشخیص مدعی و منکر و با قطع نظر از نزاع اول، مدعی محسوب می‌شود. این نظر با اعتبار عقلایی نیز مناسب است (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۴۵-۷۴۶).

بر این اساس، اگر خواهان مدعی است که مبلغی که به خواننده داده، وام است و اکنون آن را مطالبه می‌کند و خواننده به گرفتن پول اقرار می‌کند؛ ولی آن را بابت طلبی که از خواهان داشته است، می‌داند، سخن خواهان طبق اصل است؛ چون هرگاه کسی مبلغی به دیگری دهد، ظهور در عدم تبرع دارد؛ در نتیجه مقرر باید طلب خود را اثبات کند. به تعبیر دیگر «خواهان [می‌تواند] از اماره موجود در ماده ۲۶۵* (ظهور در عدم تبرع و پرداخت دلیل وجود دین) استفاده کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۴۸). همچنین، اگر خواننده اقرار کند که از خواهان وام گرفته است؛ ولی بگوید خواهان ذمه او را ابراء کرده است یا به علت طلبی که از پیش یا بعداً از خواهان داشته و به علت عدم پرداخت آن طلب از سوی وی تقاص کرده است،** اثبات چنین امری بر عهده مقرر (خواننده) می‌باشد؛ زیرا اصل اقتضای عدم ابراء یا عدم مقاصه است (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۴۶).

اما اگر خواننده مالی را که از خواهان گرفته است و بدان اقرار دارد، هبه بداند، در حالی که خواهان آن را قرض یا امانت می‌داند، در این صورت گرچه برخی این فرض را مانند مثال‌های پیشین می‌دانند؛ یعنی اثبات هبه بودن را بر عهده مقرر [خواننده] می‌دانند؛ زیرا: «خواهان می‌تواند به ماده ۲۶۵ استناد جوید و از مقرر

* مطابق این ماده «هرکس مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است؛ بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد، بدون اینکه مقروض آن چیز باشد، می‌تواند استرداد کند».

** البته می‌توان گفت دو مثال (ادعای ابراء و مقاصه)، موارد اقرار مرکب‌اند؛ زیرا به دو جزء مختلف‌الاثار که ارتباط تامی با یکدیگر دارند (گرفتم ولی بعد او ابراء کرد ...) اقرار کرده است و در تجزیه اقرار مرکب، اختلاف نظری نیست.

بخواهد که هبه بودن مورد اقرار را ثابت کند ... در این صورت، چنانچه خواننده نتواند هبه بودن را ثابت نماید، دادگاه خواننده را محکوم به رد آن می نماید» (امامی، ۱۳۷۱، ص ۵۹-۶۰)؛ ولی به نظر می رسد بار اثبات امانت یا قرض بودن بر عهده خواهان است؛ زیرا قاعده ید اقتضا می کند که مالی که در دست خواننده می باشد، ملک اوست، در نتیجه چون سخن خواهان که ادعای امانت یا قرض دارد، خلاف قاعده مذکور است، او مدعی محسوب می شود (ر.ک: حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۴۷).

به هر حال، به عنوان قاعده کلی نمی توان گفت همیشه اثبات صحت شرط یا قید اضافی بر عهده مقرر می باشد و مقرر له هیچ گونه وظیفه ای در این باره ندارد.

گفتنی است برخی حقوقدانان، تجزیه با دلیل اقرار مقید را روا می دانند؛ ولی دلیل را فراتر از اصل و اماره نمی دانند و به تعبیر دیگر، تجزیه به وسیله اصل و اماره را نمی پذیرند. دکتر شهیدی با طرح این پرسش که «اگر قید اقرار مقید، با اماره قانونی مخالف باشد، آیا تجزیه جمله مقید از قید و استناد به جمله بدون قید برای خواهان ممکن است؟» و با طرح این مثال که خواننده به دریافت مبلغی از خواهان (مدعی وام) اقرار کند؛ ولی آن را بابت هبه بداند، پاسخ منفی می دهد. ایشان با رد استناد به اماره قانونی مستفاد از ماده ۲۶۵ ق.م.ا: «هرکس مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است»، برای تجزیه اقرار می نویسد:

... از یک طرف مبنای توجیهی اعتبار اقرار را نمی توان در جمله اصلی اخبار پس از تجزیه قید از آن جست و جو کرد؛ چه اینکه فرض این است که جمله بدون قید مورد اخبار خواننده قرار نگرفته است تا بتوان با این توجیه که چون شخص رشید بر خلاف واقع به ضرر خود اقرار نمی کند، پس مفاد جمله اصلی اخبار با واقعیت منطبق است، اعتبار آن را احراز کرد. از طرف دیگر، با ملاحظه موقعیت اقرار که یک دلیل می باشد، ذهن نمی پذیرد که با یک اماره بتوان اخبار خواننده را که همراه با قید، دلالت بر صحت ادعای خواهان ندارد، تجزیه کرده و با جدا کردن قید از آن، یک دلیل برای خواهان فراهم ساخت (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۵۶).

دلیل دوم ایشان که عین مدعاست و ممکن است کسی در مقابل بگوید ذهن تجزیه آن را می پذیرد؛ چنان که برخی از فقها و حقوقدانان تجزیه اقرار با توجه به اماره قانونی

را تجزیه بدون دلیل ندانسته‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۷۸ / حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۳۴ / امامی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۶۰ / کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۴۸).

اما اگر اشکال دوم ایشان صحیح باشد، شامل اقرار مرکب نیز خواهد شد، در حالی که ایشان تجزیه اقرار مرکب را قبول دارد، علاوه بر اینکه این اشکال، مانع اعتبار اقرار ضمنی خواهد شد و همچنین، این اشکال در اقرار مقیدی که دلیل بر نفی قید موجود است، جاری خواهد بود و مانع تجزیه آن می‌شود (در حالی که ایشان تجزیه را با دلیل قبول دارد)؛ زیرا در همه این موارد می‌توان گفت: «مبنای توجیهی اعتبار اقرار را نمی‌توان در جمله اصلی اخبار پس از تجزیه قید از آن یافت ...».

بر این اساس، امکان تجزیه اقرار با امارات قانونی نیز ممکن می‌باشد و چنین تجزیه‌ای، تجزیه با دلیل به شمار می‌رود.

چهارم، لزوم و عدم لزوم قسم: حال که می‌توان اقرار مقید را با دلیل تجزیه کرد و دلیل می‌تواند دلیل قطعی، اماره یا اصل باشد، در مواردی که با دلیل قطعی اقرار تجزیه شده است، نیاز به قسم منکر نیست؛ چنان‌که در اقرار مرکب نیز در صورتی که مدرک دعوی مدعی (مقرّ) سند رسمی یا سندی باشد که اعتبار آن در محکمه محرز شده است، نیاز به قسم طرف مقابل نیست (ذیل ماده ۱۳۳۴ ق.م.؛ ولی در صورتی که دلیل قطعی در میان نباشد، بلکه بدان جهت که سخن یک طرف طبق اصل است، اقرار تجزیه شده باشد، آیا به قسم طرف مقابل نیاز هست؟ به تعبیر دیگر، در صورتی که مدعی نسبت به وجود یا عدم قید اضافی (که حسب مورد ممکن است مقرّ یا مقرّ له باشد) نتوانست ادعای خود را با ادله معتبر ثابت نماید، آیا نیاز هست منکر (که باز حسب مورد ممکن است مقرّ یا مقرّ له باشد) قسم یاد کند تا حکم به نفع او صادر شود؟ مثلاً در مثال‌های پیش‌گفته، آیا لازم است مقرّ له به قرض‌بودن مالی که به مقرّ داده است و نداشتن طلبی از سوی مقرّ بر عهده او قسم یاد کند یا اینکه مقرّ به امانی‌نبودن یا قرض‌نبودن مالی که از مقرّ گرفته است، قسم یاد کند؟ با توجه به قاعده «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر»، پاسخ مثبت است و همان‌گونه که قسمت اول این قاعده نسبت به وجود یا عدم شرط و قید

اضافی حاکم است، قسمت دوم قاعده مذکور نیز حاکم است. به همین دلیل است که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در ماده ۳۰۹ اشعار می‌دارد:

این ادعا که مرتکب، پدر یا یکی از اجداد پدری مجنی‌علیه است، باید در دادگاه ثابت شود و در صورت عدم اثبات، حق قصاص، حسب مورد با سوگند ولی دم یا مجنی‌علیه یا ولی او ثابت می‌شود.

مقصود از ماده مذکور این است که در مواردی ولی دم تقاضای قصاص قاتل را دارد؛ ولی قاتل ادعا می‌کند پدر مقتول است و در نتیجه نباید قصاص شود. ممکن است این قتل با اقرار ثابت شده باشد. به هر حال، قاتل این شرط را باید ثابت نماید و در صورتی که ثابت ننماید، ولی دم بر عدم ابوت وی سوگند یاد می‌کند و در نتیجه حکم قصاص صادر می‌شود.

نقدی بر ماده ۱۳۳۴ ق.م.: با توجه به مطالب پیش‌گفته، نقد ماده ۱۳۳۴ ق.م. روشن می‌شود. پیش‌تر گذشت که مطابق ماده ۲۸۳ ق.م. درباره اقرار مرکب، مطابق ماده ۱۳۳۴ اقدام خواهد شد و مطابق این ماده به جز در مواردی که مقرر برای ادعای خود، سند رسمی یا سندی دارد که اعتبار آن در محکمه ثابت شده است، می‌تواند از طرف مقابل تقاضای قسم کند. در واقع ظاهر این ماده آن است که در اقرار مرکب، همیشه سخن طبق اصل است و سخن طرف مقابل خلاف اصل می‌باشد و در نتیجه او باید قسم بخورد، در حالی که این کلیت صحیح نیست.

۳. بررسی حقوقی

گرچه بسیاری از مطالبی که در این قسمت می‌تواند آورده شود، در لابه‌لای مباحث قبلی گذشت؛ ولی به برخی از آنها اشاره‌ای می‌شود.

۳-۱. تجزیه‌پذیری اقرار مقید در امور مدنی

بحث را در دو قسمت «دکترین» و «قانون» دنبال می‌کنیم.

دکترین (عدم تجزیه، مطلق یا نسبی؟): برخی عبارتها در این باره حاکی از عدم تجزیه مطلق است و اینکه به هیچ عنوان نمی‌توان اقرار مقید را تجزیه کرد که پیش‌تر

مواردی ذکر شد. همچنین، گفته شده است:

این [عدم تجزیه اقرار مقید] نظریه‌ای موجه و عادلانه است، چه اگر بستانکار به طلب خود برسد و دوباره آن را ادعا کند و بدهکار دلیلی بر پرداخت نداشته باشد و به بدهی و پرداخت آن اقرار کند، طبق نظریه اول باید بار دیگر همان بدهی را بپردازد؛ بنابراین باید دروغ بگوید و اصل دین را انکار کند تا دعوی به لحاظ عدم اثبات دین، منتفی شود. در حقیقت نظریه تجزیه‌پذیر بودن اقرار مایه تشجیع دروغ‌گویان می‌شود و راستگویان را تحت تعقیب قرار می‌دهد (محمصانی، ۱۳۵۸، ۳۰۰-۳۰۱).

با وجود این، نویسنده به حقوقدانی برخورد نکرد که به عدم تجزیه مطلق قائل باشد؛ زیرا چه‌بسا مقصود ایشان، تجزیه بدون دلیل است.

قانون: دیدیم ماده ۱۲۸۲ ق.م. اقرار مقید را غیرقابل تجزیه می‌داند و ملاحظه شد که مقصود از عدم تجزیه اولاً، عدم تکوینی تجزیه نیست، بلکه عدم تشریحی است؛ ثانیاً، مقصود عدم تجزیه بدون دلیل است.

شایان ذکر است ماده ۱۲۸۹ ق.م. را نیز می‌توان در این باره ارزیابی کرد؛ زیرا گرچه ماده ۱۲۸۱ ق.م. مقرر می‌دارد: «قید دین در دفتر تجار به منزله اقرار کتبی است»؛ ولی ماده ۱۲۹۸ همین قانون اشعار می‌دارد:

دفتر تاجر در مقابل غیرتاجر سندیت ندارد، فقط ممکن است جزء قراین و امارات قبول شود؛ لیکن اگر کسی به دفتر تاجر استناد کرد، نمی‌تواند تفکیک کرده آنچه را که بر نفع اوست، قبول و آنچه که بر ضرر اوست، رد کند، مگر آنکه بی‌اعتباری آنچه را که بر ضرر اوست، ثابت کند.

همچنین، گفتنی است گرچه در ماده ۱۲۸۲ ق.م. صحبت از «اقرار در محکمه» می‌باشد؛ ولی حکم اختصاصی به آن ندارد و درباره اقرار خارج از محکمه نیز جاری است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۰، ص ۱۲۹-۱۳۰).

۳-۲. تجزیه‌پذیری اقرار مقید در امور کیفری

بحث را در این قسمت در دو مقام دنبال می‌کنیم؛ قانون و دکتربین.

بررسی قانونی: گرچه برای نخستین بار است که در قوانین جزایی شاهد بخش ادله اثبات در امور کیفری هستیم (مواد ۱۶۰ الی ۲۱۳ ق.م.ا. ۱۳۹۲)؛ ولی در فصل دوم این

بخش که به اقرار اختصاص یافته است، هیچ اشاره‌ای به تجزیه‌پذیری یا تجزیه‌ناپذیری اقرار مقید نشده است. حال باید دید آیا می‌توان از مواد قانون مدنی در این باره بهره برد. پاسخ منفی است؛ زیرا به نظر می‌رسد ماده ۱۲۸۲ق.م. منصرف از اقرار کیفری است؛ چون صحبت از مقرّله کرده است و مقرّله به دعاوی مدنی مرتبط می‌باشد. به همین دلیل یکی از اشکالاتی که به تعریف مشهور اقرار (اخبار به نفع غیر و به ضرر خویش) گرفته شده است اینکه این تعریف شامل اقرار کیفری نمی‌شود؛ زیرا اقرار مجرم به ارتکاب جرم، اخبار علیه خویش است؛ ولی به نفع غیر نیست. آری! گرچه برخی جرایم حق الناسی‌اند و در آنها تصور مقرّله به راحتی امکان‌پذیر می‌باشد؛ ولی از این واقعیت نمی‌توان گذشت که همه جرایم واجد جنبه عمومی‌اند و در برخی از آنها در کنار جنبه عمومی، جنبه خصوصی جرم نیز موجود است.

گرچه در قوانین کیفری، مقرّره خاصی که به طور کلی حاکی از تجزیه یا عدم تجزیه اقرار کیفری باشد، دیده نمی‌شود؛ ولی از اطلاق ماده ۳۰۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ می‌توان این نکته را استظهار کرد که اقرار کیفری در قتل عمد در برخی موارد قابل تجزیه است. این ماده - همان‌گونه که پیش‌تر گذشت - چنین است:

این ادعا که مرتکب، پدر یا یکی از اجداد پدری مجنی‌علیه است، باید در دادگاه ثابت شود و در صورت عدم اثبات، حق قصاص، حسب مورد با سوگند ولیّ دم یا مجنی‌علیه یا ولیّ او ثابت می‌شود.

گرچه در ماده مذکور صحبت از این نیست که جرم قتل با اقرار ثابت شده باشد و چه بسا ممکن است قتل با شهادت یا با علم قاضی و یا با قسامه ثابت شده باشد؛ ولی قاتل ادعای ابوت دارد؛ ولی اطلاق آن موردی را که شخصی به قتل عمد اقرار می‌کند و ادعای ابوت مقتول را دارد، شامل می‌شود.

دکترین: گرچه برخی حقوقدانان معتقدند اقرار کیفری بر خلاف اقرار مدنی، قابل تجزیه است و حتی اصل را بر قابل تفکیک بودن اقرار کیفری دانسته‌اند؛ ولی دلیلی برای ادعای خویش ذکر نکرده‌اند.* در مقابل، برخی با پذیرش قابل تجزیه بودن اقرار کیفری،

* «در بهره‌برداری از اقرار به عنوان یک دلیل، قاضی می‌تواند مفاد آن را تجزیه نماید و بر خلاف امور مدنی که در آن اقرار غیرقابل تفکیک شناخته شده است (ماده ۱۲۸۲ق.م.)، در امور کیفری اصل بر قابل تفکیک بودن اقرار است» (خالقی، ۱۳۸۸، ص ۴۱۳).

علت آن را اصل آزادی ارزیابی ادله به وسیله دادرس می‌دانند:

صلاحیت ارزیابی اقرار، دو وصف «تجزیه‌ناپذیر بودن» و «انکارناپذیر بودن» آن را از بین می‌برد؛ دادرس می‌تواند بخشی از اقرار را که مطابق با واقع می‌داند، به عنوان دلیل اتهام بپذیرد و بخش یا وصفی را که آلاینده حقیقت احساس می‌کند، از آن بزدايد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۲۶۳).

سخن مذکور موهم این معناست که تجزیه‌ناپذیر بودن اقرار در دعاوی مدنی و تجزیه‌پذیر بودن اقرار در دعاوی کیفری بر حاکمیت نظام ادله قانونی در اولی و نظام ادله معنوی در دومی مبتنی می‌باشد. طبیعتاً اگر در امور مدنی نظام ادله معنوی و در امور کیفری نظام ادله قانونی حاکم باشد، اقرار مدنی قابل تجزیه و اقرار کیفری غیرقابل تجزیه خواهد بود. به عبارت دیگر، قابل تجزیه نبودن اقرار مدنی و قابل تجزیه بودن اقرار کیفری از ذات این دو (اقرار مدنی و کیفری) ناشی نمی‌شود، بلکه از سیستم حاکم بر این دو سرچشمه گرفته است.

با وجود این باید گفت هیچ تفاوتی میان اقرار مدنی و کیفری در این باره نیست؛ زیرا پیش‌تر گفته شد که مفهوم عدم تجزیه، عدم تجزیه بدون دلیل است، وگرنه تجزیه با دلیل هیچ اشکالی ندارد و در این معنا تفاوتی میان امور مدنی و کیفری نیست.

نکته‌ای که در اینجا می‌توان بیان کرد اینکه در امور کیفری قاعده درأ مانع نفوذ اقرار مقید است؛ یعنی هم در اصل پذیرش اقرار نسبت به مقید و هم در امکان تجزیه حتی تجزیه با دلیل به علت قاعده درأ باید به عدم اعتبار چنین اقراری قائل بود؛ ولی پاسخ آنکه اولاً، این اشکال فقط بر مبنایی وارد است که به حاکمیت قاعده درأ در شبهات حکمیه قائل باشیم؛ یعنی قاعده درأ نه تنها برای قاضی، بلکه برای مجتهد نیز قابل استفاده باشد و مخاطب امر «ادرئوا» در روایت: «ادرئوا الحدود بالشبهات» فقط قضات نباشد؛ ثانیاً، قاعده درأ در مواردی جاری است که شبهه عقلایی یعنی قوی باشد (ر.ک: حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۹، ص ۸۵-۸۹). در مواردی که کسی به علت آنکه همه شواهد و قراین بر مجرمیت وی دلالت می‌کند و چاره‌ای جز اقرار نبیند؛ ولی اقرارش را مقید به قیدی کرده باشد، چنین شبهه‌ای منتفی است؛ اما در مواردی که کسی با میل خود نزد قاضی بیاید و اقرار کند، ممکن است چنین شبهه‌ای وجود داشته باشد؛ ولی

باید دانست برای برداشتن مجازات از او نیاز به استناد به قاعده درأ نیست، بلکه اولاً، در حقوق‌الله مستحب است قاضی اقرارکننده را از اقرارش بازدارد* (برای نمونه، ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۷۹ / طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۹۰ / سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۵۸۱ / حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۲۶)؛ ثانیاً، امام اختیار دارد در مورد مقرّ حد را بر او جاری سازد یا او را عفو نماید؛ حتی اگر توبه نکرده باشد** (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۶-۲۱۱)؛ ثالثاً، توبه پیش از اثبات حد موجب سقوط حد است و این اندیشه که مجرمی که با میل خود آمده است و اقرار می‌کند، وضعیت او کاشف از توبه اوست، طرفدارانی دارد؛ هرچند جای تأمل و بررسی دارد.

۴. بررسی فقهی

در اینجا دو نکته شایان ذکر است؛ اول، اینکه بحث تجزیه و عدم تجزیه اقرار مقید در اکثر کتب فقهی به خصوص کتب قدما و متأخرین به صورت قاعده‌وار بحث نشده است، بلکه فقها درباره اقرار به دین مؤجل و تعقیب‌الاقرار بما ینافیهِ، مثال‌هایی آورده‌اند (همچون اقرار به بیع همراه با اختیار فسخ، اقرار به دین ناشی از فروش خمر...) که به این بحث به نوعی اشاره کرده‌اند.

به همین دلیل، برخی به شیخ طوسی نسبت داده‌اند که در کتاب *الخلافا*، تجزیه قید از مقید به سود خواهان را ممکن می‌داند (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۵۲)، در حالی که مراجعه به کتاب *الخلافا* نشانگر آن است که شیخ طوسی به هیچ وجه قاعده‌وار از تجزیه اقرار بحث نکرده است، بلکه در مورد اقرار به کفالت یا ضمان همراه با شرط خیار و اقرار به دین مؤجل قائل است که اصل اقرار به کفالت و ضمان و دین را می‌پذیرد؛ ولی شرط خیار و تأجیل باید با بیّنه ثابت شود (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۷۷-۳۸۸). حال اینکه آیا

* علامه حلی در *تحریر الأحکام* می‌نویسد: «یستحب للحاکم التعریض بالرجوع للمقرّ بالزنا إذا تمّ والوقوف عن إتمامه [إذا لم یتّم] فإنّ النبی ﷺ عرض عن ماعزّ حین أقرّ عنده ... و قال للذی أقرّ بالسّرقة عنده ما أخالک فعلت ...» (حلی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۱۵).

** گرچه مشهور فقها عفو را مقید به توبه مقرّ می‌دانند و قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ نیز از همین نظر پیروی کرده است (به عنوان مثال، ر.ک: ماده ۱۱۴ ق.م.ا. ۱۳۹۲)؛ ولی به نظر می‌رسد حق با فقهای است که برای امام، اختیار عفو را قائل‌اند، گرچه مقرّ توبه نکرده باشد.

ایشان در موارد دیگر نیز به تجزیه قائل‌اند، از این دو مورد نمی‌توان به دست آورد؛ مثلاً اگر کسی اقرار کند به دیگری پولی بابت خرید خمر بدهکار است. ضمن اینکه نمی‌توان از این دو مورد که شیخ، اثبات قید را بر عهده مقرر دانسته است، استفاده کرد که همیشه اثبات قید اضافی بر عهده مقرر می‌باشد.

شایان ذکر است برخی نوشته‌اند: «از کلام شیخ طوسی در کتاب الخلاف، غیرقابل تجزیه بودن اقراری برمی‌آید که اجزای آن با یکدیگر ارتباط دارد» (صفار، ۱۳۷۹، ص ۱۳). این نسبت صددرصد با نسبتی که پیش از این به شیخ طوسی داده شده است، مخالف می‌باشد، ضمن اینکه صحیح نیست.

دوم، از آنجا که تفکیک میان اقرار مدنی و کیفری چندان در فقه مرسوم نیست و لسان ادله‌ای که بر نفوذ اقرار دلالت می‌کنند (همچنین، روایت نبوی إقرارالعلاء علی أنفسهم جائز)، اطلاق داشته است، تفاوتی میان این دو نگذاشته‌اند؛ در اینجا نیز تفکیکی میان این دو نمی‌نهییم و فقط از این نکته بحث می‌کنیم که مقتضای ادله باب اقرار چیست؟ پذیرش یا عدم پذیرش اقرار مقید؟ و از جهت مبانی فقهی باید به تجزیه اقرار مقید معتقد بود یا خیر؟

۴-۱. پذیرش اقرار به مقید

برخی حقوقدانان به عدم اعتبار چنین اقراری معتقدند؛ ولی از جهت مبانی فقهی این‌گونه چه باید گفت؟ آیا در چنین اقراری نه‌تنها قید اضافی، بلکه اصل مقید نیز اعتبار ندارد و اقرار بدان بی‌ارزش است؟

ادله اعتبار اقرار به دو گروه لفظی و لَبّی تقسیم می‌شود. ادله لفظی همچون دو روایت نبوی «اقرارالعلاء علی أنفسهم جائز» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۳، ص ۱۸۴) و «لاناکار بعد اقرار» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۶، ص ۳۱) اطلاق داشته است، شامل اقرار مقید می‌شود. از جهت ادله لَبّی همچون سیره عقلا نیز پاسخ مثبت است. ممکن است گفته شود در ادله لَبّی در فرض شک باید قدر متیقن را اخذ نمود و قدر متیقن از سیره عقلا، اقرار غیرمقید یعنی اقرار ساده و مرکب است؛ ولی در پاسخ باید گفت اینکه به طور کلی بگوییم همیشه در ادله لَبّی و به محض پیدایش شک باید قدر متیقن را اخذ نمود،

صحیح نیست؛ زیرا اگر در ادله لئی ملاک را به دست آوریم و در مصداق مشکوک وجود آن ملاک را احراز کردیم و در نتیجه شک، شک غیرمستقر بود، جریان ادله لئی بدون اشکال خواهد بود. حال در بحث ما سیره عقلا بر اعتبار اقرار می‌باشد. ملاک این اعتبار ممکن است از میان رفتن نزاع با پذیرش دعوا توسط اقرارکننده باشد و یا اینکه کاشفیتی باشد که در اقرار نسبت به واقع وجود دارد. این دو ملاک هر دو در اقرار مقید نسبت به خود مقید (و نه قید اضافی) موجود است. وقتی خواننده ادعای خواهان مبنی بر پرداخت را قبول دارد؛ ولی آن را بابت طلب خویش می‌داند، چرا اصل پرداخت ثابت نشود و چرا بگوییم در سیره عقلا اقرار به چنین چیزی بی‌ارزش است؟ چون همراه با قید اضافی است؟*

ممکن است گفته شود در اینجا استفاد از برخی روایات، عدم اعتبار اقرار مقید نسبت به اصل مقید می‌باشد:

و یاسناده [محمد بن الحسن الطوسی] عن محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع قال: كان أمير المؤمنين ع لا يأخذ بأول الكلام دون آخره (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۷، ص ۲۱۶).

صحیحه مذکور حاکی از آن است که امیر مؤمنان ع این گونه نبود که اول سخن را بگیرد و آخر آن را نگیرد؛ یعنی بر اساس صدر کلام شخص، حکم صادر کند؛ ولی ذیل سخن او را رها سازد؛ اما روشن است که این حدیث نمی‌تواند مدعا را اثبات کند. استفاد از روایت این است که تا جمله تمام نشود، ظهور کلام منعقد نمی‌شود و

* آیت الله سید کاظم حسینی حائری می‌نویسد: «إن النکته فی نفوذ الإقرار عقلاً هی أحد أمرین: الأول أنّ معنی الإقرار هو إنهاء النزاع بالتسليم للخصم. والثانی هو قوّة الكشف الموجودة فی الإقرار ... و علی أيّ حال، فسواء فرضنا النکته العقلیة لنفوذ الإقرار هی الأمر الأول، أو الثانی، أو مجموعهما، فهی تقتضی ما قلناه، و لا تقتضی ما قالوه [من عدم تجزیة الإقرار رأساً]: أمّا كون الإقرار إنهاء للنزاع بالتسليم للخصم فهذا ثابت فی المقدار الذی إترف به الخصم فی المقام؛ أي أنه سلّم لما يقوله خصمه من الذین، و أحدث نزاعاً جدیداً، و ذلك بدعوی الوفاء - مثلاً، فلم لا تنهی المحكمة النزاع حول أصل الذین و تخضع دعوی الوفاء لقوانین باب المرافعة فی حدّ ذاتها بشكل منفصل نهائياً عن النزاع الذی إنتهی؟! و أمّا کاشفیة الإقرار فهی ثابتة بقوّتها فی المقدار الذی إترف به المقرّ لخصمه، و لیست ثابتة فی دعواه الأخری التی ینکرها الخصم، فلماذا هذا الربط بین ما أقر به و بین مدّعا؟! و إنّما الذی یقتضیه الاعتبار هو الأخذ بإقراره فیما أقر به و محاسبه ما ادّعا حساباً مستقلاً» (حسینی حائری، ۱۴۱۵، ص ۷۴۶-۷۴۷).

آنگاه می‌توان شخص را مورد مؤاخذه قرار داد. ضمن آنکه این روایت در التهذیب شیخ طوسی بدین شکل نقل شده است: «يَأْخُذُ بِأَوَّلِ الْكَلَامِ دُونَ آخِرِهِ» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۳۱۰) و در این صورت، مقصود از آن این است که حضرت علیؓ به انکار پس از اقرار اعتنایی نمی‌کردند یا اینکه در شهادت، سخن اول شاهد را ملاک قرار می‌دادند، نه رجوع او را از شهادت. مرحوم علامه مجلسی در سخنی جامع و ناظر به هر دو نقل می‌نویسد:

قوله: لا يَأْخُذُ بِأَوَّلِ الْكَلَامِ إِذَا كَانَ آخِرَ الْكَلَامِ مُتَّصِلًا بِأَوَّلِهِ كَالِاسْتِثْنَاءِ أَوْ الصَّفَةِ لِأَنَّ الْكَلَامَ لَا يَتِمُّ إِلَّا بِآخِرِهِ، لَا الْإِنْكَارَ بَعْدَ الْإِقْرَارِ وَعَلَيْهِ يَحْمَلُ مَا وَرَدَ بِعَكْسِ ذَلِكَ (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۲۲۵).

۴-۲. تجزیه با دلیل اقرار مقید

گرچه برخی معتقدند در آیین دادرسی اسلام، اقرار چه در امور مدنی و چه در امور جزایی قابل تجزیه نیست (محقق داماد، ۱۳۷۷، ص ۴۸)؛ این سخن صحیح نیست و از دو امر سرچشمه می‌گیرد: مسلم دانستن این نکته در امور مدنی و یکسان‌انگاری اقرار در امور مدنی و کیفری؛ ولی با توجه به آنچه در مباحث پیشین گذشت، قابل تجزیه‌بودن چنین اقراری به خوبی روشن است؛ یعنی اصل اقرار مقید نسبت به مقید پذیرفته است؛ اما نسبت به قید اضافی، نزاع جدیدی میان مقرر و مقرر له پدید می‌آید. حال اگر قید اضافی، خلاف اصل باشد، مقرر مدعی محسوب می‌شود و باید آن را اثبات کند و اگر طبق اصل باشد، مقرر منکر محسوب می‌شود و مقرر له که خلاف آن را ادعا دارد، مدعی محسوب می‌شود و باید ادعای خویش را اثبات کند.

پس تمام آنچه در مطالب پیشین گذشت، اینجا نیز جاری است. همچنین، گفتیم که نسبت به قید اضافی اگر مدعی با دلیل معتبر ادعای خویش را ثابت نکرد، منکر باید قسم یاد کند تا بتوان به نفع وی حکم صادر نمود. این مطلب از جهت مبانی فقهی نیز پذیرفته است؛ زیرا مقتضای قاعدة البیئة علی المدعی والیمین علی من انکر چنین است.

تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند اینکه اگر قید اضافی جزء امور کیفری باشد و مدعی نتواند ادعایش را اثبات کند، آیا لازم است منکر قسم یاد کند؟ پاسخ اینکه

اگر قید جزء حدود یا مرتبط با آن باشد، نیازی به قسم نیست؛ زیرا در باب حدود، قاعده «لایمین فی حد» حاکم است. حال اگر بگوییم حد در قاعده مزبور به معنای مطلق مجازات است، نه مجازات معین شرعی، نتیجه آن خواهد شد که در امور کیفری دیگر به قسم منکر نیازی نیست و نمی‌توان وی را به قسم خوردن ملزم ساخت.

۳-۴. مروری بر کلمات فقها

شاید بتوان گفت مشهور فقها در برخی موارد به تجزیه اقرار مقید قائل‌اند. شیخ طوسی درباره کسی که اقرار به کفالت یا ضمانت با شرط خیار فسخ می‌کند، معتقد است اقرار او صحیح است؛ اما ادعایش در شرط خیار پذیرفته نیست و نیاز به بیّنه دارد (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۷۷). همچنین، اگر کسی به دین موجد اقرار کند، اقرارش پذیرفته است و تأجیل نیاز به بیّنه دارد (همان، ص ۳۷۷-۳۷۸). محقق حلی نیز با پذیرش تجزیه اقرار به دین مؤجل می‌نویسد: «دین به شکل حال بر او لازم می‌شود. البته طلبکار باید قسم بخورد» (حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۳۴).

او معتقد است اگر کسی اقرار کند به اینکه مبلغی به دیگری بدهکار می‌باشد و این بدهی بابت خرید خمر بوده است، اصل بدهی بر او لازم است. همچنین، اگر بگوید مالی را به شرط خیار خریدم و بایع منکر خیار شود، اقرارش نسبت به بیع پذیرفته است؛ اما نسبت به شرط خیار پذیرفته نیست و نیز همین‌گونه است اگر بگوید به بایع مبلغی بابت میبعی که هنوز قبضش نکرده‌ام، مدیونم (همان). این مطلب مورد پذیرش عده‌ای از فقها از جمله شارحان مختصر النافع همچون فاضل آبی در کشف الرموز و ابن‌فهد حلی در المذهب البارع قرار گرفته است؛ زیرا حاشیه‌ای بر نظر محقق نرده‌اند (فاضل آبی، ۱۴۰۸، ج ۲، ۳۱۷-۳۱۸ / ابن‌فهد حلی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۱۶-۱۱۵). شهید ثانی نیز درباره اقرار به بدهی بابت خرید شراب یا خوک، نظر محقق را پذیرفته است (عاملی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۱۹-۱۲۰).

در مقابل، برخی فقها به عدم تجزیه اقرار در بعضی موارد مذکور معتقدند. البته ظاهر

برخی حاکی از عدم تجزیه مطلق است؛ همچون سبزواری* و صاحب ریاض.**

به نظر می‌رسد برخی مخالفت‌ها، مخالفت‌های مصداقی است و نه اینکه اصل تجزیه را منکر باشند؛ یعنی در جایی که کسی اقرار به دین ناشی از خرید خمر می‌کند، نمی‌توانیم بگوییم چون قید (خرید خمر) خلاف اصل است، پس اثبات آن بر عهده مقرر می‌باشد و یا در جایی که کسی اقرار به دین مؤجل می‌کند، نمی‌توان گفت چون اصل بر عدم تأجیل است؛ بنابراین اثبات آن بر عهده مقرر می‌باشد؛ زیرا «اصل عدم الزام مقرر به مال حالاً» (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۴۱۹) به عبارت دیگر، تجزیه چنین اقراری، تجزیه بدون دلیل است.***

* وی در تثبیت نظر آن دسته از فقها درباره اقرار به دین مؤجل که به عدم تجزیه معتقدند، می‌نویسد: «لأنه أقر بالحق المؤجل فلا يلزم غيره، لأن الكلام لا يتم إلا بآخره، ولا يحكم على المتكلم إلا بعد إكماله. و روى الشيخ عن هشام بن سالم فى الصحيح عن أبى عبد الله ع قال: كان أمير المؤمنين ع لا يأخذ بأول الكلام دون آخره. و هذا القول عندى هو الأصح.

ولو قال: إبتعت بخيار، و أنكر البائع الخيار، فقبل: يقبل قوله فى البيع دون الخيار. و هو الأشهر، و قيل: يقبل قوله فى الجميع. و هو الأصح، لأن الكلام جملة واحدة لا يتم إلا بآخره، و إنما يحكم بإلغاء الضميمة إذا كانت مناقضة لما تنضم إليه، و هاهنا ليس كذلك» (سبزواری، [بی تا]، ص ۲۳۱).

** ایشان در ذیل کلام محقق: «ولو قال: إبتعت بخيار، و أنكر البائع الخيار، فقبل: يقبل قوله فى البيع دون الخيار و كذا لو قال من ثمن مبيع لم اقبضه»، در تأیید کسانی که بر خلاف محقق به عدم تجزیه معتقدند، می‌نویسد: «و لعله لا يخلو عن قوة؛ للأصل و كون الكلام جملة واحدة لا يتم إلا بآخره. و إنما يحكم بإلغاء الضميمة إذا كانت رافعة لأول الكلام و مناقضة له، كما فى المسألة السابقة مطلقاً أو فى بعض صورها. و ليس المقام من هذا القبيل؛ لأن ثبوت الخيار و عدم القبض لا ينافى الابتیاع و إن كانا قد يؤولان إلى رفع الإقرار به على بعض الوجوه، كما إذا فسخ البيع أو تلف المبيع قبل القبض، فإن ذلك بمجرد لا يوجب إلغاء دعوى الأمرين. إنما مقتضى لإلغاء الضميمة مناقضتها لصريح أول الكلام، و هى كما عرفت مفقودة فى المقام.

هذا مضافاً إلى التأييد بأن للإنسان أن يخبر بما فى ذمته، و قديبتاع شيئاً بخيار أو لم يقبضه، فيخبر بالواقع، فلو أزم بغير ما أقر به كان ذريعة إلى سد باب الإقرار، و هو منافٍ للحكمة الإلهية» (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۱۱، ص ۴۲۹-۴۳۰).

*** به نظر می‌رسد می‌توان سخن آیت‌الله خوانساری را که در ذیل می‌آید، بر همین معنا حمل کرد. ایشان می‌نویسد: «ولو أقر بشيء مؤجلاً ففي المتن لزومه حالاً مع إنكار الغريم و يشكل من جهة أنه ما أقر بغير المؤجل و ليس هذا من قبيل الإنكار بعد الإقرار فيستل إذا كان عليه دين مؤجل و أراد الإقرار به كيف يقر؟» (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵، صص ۴۱-۴۲ و ۴۴). مقصود این است که ممکن است هدف ایشان این باشد که تجزیه چنین اقراری، تجزیه بدون دلیل است، نه اینکه اصل تجزیه را منکر باشند.

۵. اقرار مقید در قتل

به دلیل اهمیت قتل و اینکه مواقع بسیاری وجود دارد که قاتل گرچه به قتل اقرار می‌کند؛ ولی آن را مقید به اموری می‌سازد؛ همچون دفاع مشروع، دفاع از مال، دفاع از ناموس، فقدان قصد به علت آنکه دچار غضب شدید بوده یا بر اثر مستی مسلوب‌الاراده بوده است، مهدورالدم بودن مقتول یا اعتقاد داشتن به مهدورالدم بودن مقتول و... لازم است به طور ویژه از این موضوع بحث کنیم.

درباره اقرار مقید در قتل، استفتایی از مراجع معاصر صورت گرفته است که اکثراً به قابل تجزیه بودن آن و برخی عدم تجزیه آن قائل‌اند.

پرسش: در مواردی که قتل واقع شده است و قاتل اصل قتل را اقرار می‌کند و غیر از اقرار راه دیگری برای اثبات قتل نیست؛ ولی اقرار مقید به قیدی می‌باشد؛ مانند «از روی دفاع بوده یا در حال زنا با همسر خود دیده و او را کشته است»، آیا اقرار او منحل می‌شود، به گونه‌ای که اصل قتل ثابت می‌شود؛ ولی نسبت به قیود دفاع از نفس و ناموس، مدعی محسوب شده و باید این قیود را اثبات نماید؟

پاسخ برخی مراجع به شرح ذیل می‌باشد (گنجینه استفتائات قضایی، کد ۶۷۶۲):

بہجت: در صورت انحلال به دو مطلب: ۱. قتل؛ ۲. خصوصیت قتل، باید ثابت کند عذر و ادعای خود را.

صافی گلپایگانی: در فرض سؤال، اصل قتل ثابت می‌شود و اینکه به عنوان دفاع یا عنوان مجوز دیگری بوده، محتاج به اثبات است، والله العالم.

فاضل لنکرانی: در فرض سؤال، اصل قتل با اقرار ثابت می‌شود؛ اما قیودی را که باعث عدم قصاص می‌شود باید ثابت کند؛ یعنی نسبت به این قیود مدعی محسوب می‌شود.

مکارم شیرازی: چنانچه اقرار وی دارای شرایط کافی بوده باشد، پذیرفته می‌شود؛ ولی اگر نتواند قید و شرط آن را اثبات کند، قصاص می‌شود.

در مقابل، مرحوم آیت‌الله اراکی معتقد است: «با اقرار مزبور، قتل عمد و قصاص

ثابت نمی‌شود و انحلال راه ندارد» (اراکی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۷).

شاید مستند ایشان، قاعده درأ و قاعده احتیاط در دماء باشد؛ اما در تأیید نظر دیگر

مراجع می‌توان به روایاتی اشاره کرد مبنی بر اینکه اگر کسی دیگری را بکشد، به این

بهبانه که وارد خانه‌ام شده و... در صورتی که بیبانه‌ای نداشته باشد، قصاص می‌شود؛ از جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

نزد داودبن‌علی بودم. مردی را آوردند که مردی را کشته بود. داودبن‌علی به او گفت: چه می‌گویی؟ آیا این مرد را کشتی؟ گفت: بله! من او را کشتم. داود به او گفت: چرا او را کشتی؟ گفت: او بدون اذن من وارد منزل می‌شد. شکایت او را نزد حاکمان قبل از تو بردم. به من دستور دادند که اگر بدون اذن وارد می‌شود، او را بکشم و من او را کشتم. داودبن‌علی متوجه من شد و گفت: ای ابا‌عبدالله! نظر شما در این باره چیست؟ پس گفتم: «أری انه أفر بقتل رجل مسلم فاقتله فأمر به فقتل: نظرم آن است که او به قتل مرد مسلمانی اقرار کرده، پس او را بکش! داوود دستور قتل او را داد و او کشته شد...» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۹، ص ۱۳۴).

مضمون این روایت به گونه دیگری به شرح ذیل در صحیح‌ه داودبن‌فرقد چنین نقل شده است:

عن أبي عبد الله... قال: سألتني داود بن علي عن رجل كان يأتي بيته رجل فنهأه أن يأتي بيته فأبى أن يفعل، فذهب إلى السلطان، فقال السلطان: أن فعل فاقته، قال: فقتله فما تری فيه؟ فقلت: أرى أن لا يقتله؛ انه أن استقام هذا ثم شاء أن يقول كل انسان لعدوة دخل بيته فقتله (همان، ص ۱۳۵).

به مضمون روایت مذکور برخی فقها عمل کرده‌اند و گفته‌اند:

اگر کسی دیگری را بکشد و ادعا کند که به قصد تجاوز بر جان یا عرض یا مالش وارد منزلش شده؛ ولی اولیای دم آن را نپذیرند، قاتل باید مدعایش را اثبات کند، وگرنه قصاص می‌شود (ر.ک: عاملی، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۲۰-۱۲۲ / خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۴۲۴).

همچنین، در مورد شوهری که زنش را به بهانه دیدن زنای او با بیگانه کشته است؛ ولی هیچ بیبانه‌ای بر مدعایش ندارد، گفته شده است: «لا إشكال ولا خلاف فی ثبوت القود علیه» (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۰۲).

آنچه پیش‌تر گذشت، در اینجا (اقرار به قتل) نیز جاری است. در نتیجه با اقرار مقید در قتل، اصل ارتکاب قتل به وسیله مقرر ثابت می‌شود. در مورد قید اضافی، اگر وجود چنین قیدی خلاف اصل باشد، مقرر مدعی محسوب می‌شود و اثبات آن بر عهده اوست.

مرحوم آیت الله خوئی می نویسد:

لو قتل شخصاً، و ادعی أنه إبنه، لم تسمع دعواه ما لم تثبت ببینه أو نحوها، فیجوز لولی المقتول الاقتصاص (همان، ص ۴۲۴).

در صورت عدم اقامه دلیل، مقرر له که منکر محسوب می شود، باید سوگند بخورد تا به نفع او حکم شود. بر این اساس، قانون مجازات اسلامی در ماده ۳۰۹ مقرر می دارد: این ادعا که مرتکب، پدر یا یکی از اجداد پدری مجنی علیه است، باید در دادگاه ثابت شود و در صورت عدم اثبات، حق قصاص، حسب مورد با سوگند ولی دم یا مجنی علیه یا ولی او ثابت می شود.

در نتیجه اگر متهم به قتل بگوید: کشتم؛ ولی مقتول نابالغ بود (بر مبنای کسانی که قتل نابالغ به وسیله بالغ را موجب قصاص نمی دانند)، دیوانه بود، غیرمسلمان بود، علم به نوعاً کشنده بودن عملی که انجام دادم نداشتم، در موقع قتل نابالغ بودم یا دیوانه و... اصل ارتکاب قتل ثابت می شود و اثبات صحت یا عدم صحت قید اضافی بر حسب مورد بر عهده متهم یا ولی دم می باشد و در صورت عدم ارائه دلیل، طرف مقابل باید قسم یاد کند؛ مثلاً اثبات بالغ بودن مقتول بر عهده ولی دم است و اثبات دیوانه بودن مقتول یا مهدورالدم بودن وی بر عهده قاتل است؛ زیرا اصل بر عاقل بودن و محقون الدم بودن مقتول می باشد. همچنین، در مورد کشنده بودن عمل نوعاً کشنده، اثبات جهل بر عهده قاتل است؛ زیرا گرچه اصل بر جهل می باشد؛ ولی ظاهر کسی که عمل نوعاً کشنده انجام داده است، آگاه بودن وی از نوعاً کشنده بودن آن است، مگر اینکه عمل نوعاً کشنده، عمل و وسیله جدیدی باشد که نوع اشخاص از کشنده بودن آن آگاه نیستند تا بحث تقدم ظاهر بر اصل پیش آید. در این فرض، اثبات علم به نوعاً کشنده بودن بر عهده ولی دم است. به همین دلیل، گرچه بند (ب) ماده ۲۹۰ ق.م.ا. ۱۳۹۲ یکی از موارد جنایت عمدی را آن می داند: «هرگاه مرتکب، عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می گردد، هرچند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد؛ ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می شود»؛ ولی در تبصره ۱ آن مقرر می دارد:

در بند (ب) عدم آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات گردد و در صورت عدم اثبات، جنایت عمدی است، مگر جنایت واقع شده فقط به علت حساسیت زیاد موضع آسیب

واقع شده باشد و حساسیت زیاد موضع آسیب نیز غالباً شناخته شده نباشد که در این صورت، آگاهی و توجه مرتکب باید اثبات شود و در صورت عدم اثبات، جنابیت عمدی ثابت نمی‌شود.

نتیجه

۱. مطابق قانون مدنی، اقرار مرکب قابل تجزیه است؛ ولی اقرار مقید قابل تجزیه نیست.
۲. برخی معتقدند عدم تجزیه اقرار مقید، در مورد اقرار مدنی است و اقرار کیفری بنا به اصل آزادی دادرس در ارزشیابی ادله قابل تجزیه می‌باشد.
۳. مفهوم عدم تجزیه اقرار مقید از اساس بی‌ارزش بودن چنین اقراری نیست، بلکه نسبت به خود مقید، اقرار پذیرفته است و نسبت به قید اضافی دعوی جدیدی پدید می‌آید که باید بر حسب «الیئنه علی المدعی والیمین علی من انکر» آن را حلّ و فصل کرد. در نتیجه گاه اثبات صحت قید اضافی بر عهده مقرّ و گاه اثبات عدم صحت آن بر عهده مقرّ له است.
۴. اقرار اعم از مدنی و کیفری و اینکه به حاکمیت نظام ادله قانونی و یا حاکمیت نظام ادله معنوی قائل باشیم، قابل تجزیه است؛ البته تجزیه با دلیل.
۵. اصولاً میان اقرار مقید و اقرار مرکب نسبت به تجزیه‌پذیری با دلیل، تفاوتی نیست، گرچه تصور این امر در اقرار مرکب با دلیل راحت‌تر می‌باشد.

منابع

۱. اراکی، محمدعلی؛ استفتانات؛ ج ۱، قم: نشر معروف، ۱۳۷۳.
۲. امامی، سیدحسن؛ حقوق مدنی؛ ج ۶، چ ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۱.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ ترمینولوژی حقوق؛ چ ۶، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۲.
۴. —؛ دائرةالمعارف علوم اسلامی قضایی؛ ج ۱، چ ۳، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۸.
۵. حاجی ده‌آبادی، احمد؛ قواعد فقه جزایی؛ چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۶. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعة؛ چ ۳، قم: مؤسسة آل‌البيت علیهم‌السلام، لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
۷. حسینی حائری، سیدکاظم؛ القضاء فی الفقه الإسلامی؛ چ ۱، قم: مجمع‌الفکر الإسلامی، ۱۴۱۵ق.
۸. حلّی (ابن‌فهد)، احمدبن محمد؛ المذهب البارع؛ قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۲ق.
۹. حلّی، حسن‌بن یوسف بن مطهر؛ المختصر النافع فی فقه الامامیه؛ تهران: مؤسسة البعثه، ۱۴۱۰ق.
۱۰. —؛ تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیه؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام، ۱۴۲۰ق.
۱۱. —؛ قواعد الأحكام؛ چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۲. خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری؛ چ ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۸.
۱۳. خوانساری، سیداحمد؛ جامع المدارک؛ چ ۲، تهران: مکتبه‌الصدوق، ۱۴۰۵ق.
۱۴. خویی، سیدابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج (مندرج در موسوعة الإمام الخویی)؛

- ج ۴۱ و ۴۲، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. سبزواری، علی مؤمن؛ جامع الخلاف والوفاق؛ ج ۱، قم: زمينه‌سازان ظهور امام عصر(عج)، ۱۴۱۲ق.
۱۶. —؛ كفاية الأحكام؛ اصفهان: مدرسه صدر مهدوی (چاپ سنگی)، بی‌تا.
۱۷. شهیدی، مهدی؛ «اقرار غیر مجرد»؛ مجله قضایی و حقوقی دادگستری؛ تهران: قوه قضائیه، ش ۱، ۱۳۷۰، ص ۵۶-۴۰.
۱۸. صدرزاده افشار، سیدمحسن؛ ادله اثبات دعوی در حقوق ایران؛ ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
۱۹. صفار، محمدجواد؛ «قاعدۀ تجزیه‌ناپذیری اقرار و دامنه اجرای آن»؛ نامه مفید؛ تهران: دانشگاه مفید، ش ۲۲، تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۲-۳.
۲۰. طباطبایی، سیدعلی؛ ریاض المسائل؛ ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۹ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ المؤتلف من المختلف بین ائمة السلف؛ ج ۱، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۱۰ق.
۲۲. طوسی، محمدبن حسن؛ الخلاف؛ ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۳. —؛ تهذیب الأحكام؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ه ق.
۲۴. عاملی، زین‌الدین بن علی؛ الروضة البهیة؛ ج ۱، قم: داوری، ۱۴۱۰ق.
۲۵. —؛ مسالک الأفهام؛ ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۷ق.
۲۶. فاضل‌آبی، حسن بن ابی طالب؛ کشف الرموز؛ ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۷. کاتوزیان، ناصر؛ اثبات و دلیل اثبات؛ ج ۱، تهران: میزان، ۱۳۸۰.
۲۸. گنجینه استفتانات قضایی؛ قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی قضاء، نسخه ۲، ۱۳۹۲.
۲۹. مجلسی، محمدباقر؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۱، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۳۰. محقق داماد، سیدمصطفی؛ قواعد فقه قضایی؛ ج ۱، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۷.

۳۱. محمضانی، صبحی؛ فلسفه قانونگذاری در اسلام؛ ترجمه امیر گلستانی؛ چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.

۳۲. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل؛ بیروت: آل البیت، ۱۴۰۸.

